

بهاریه

منوچهری دامغانی

خیز ای بت فرخار، بیار آن گل بی خار	هنگام بهارست و جهان چون بت فرخاز
وز خوردن آن روی شود چون گل برابر	آن گل که مر او را بتوان خورد به خوشی
و آمد شدنش باشد از اشجار به اشجار	آن گل که مر او را بود اشجار ده انگشت
نحلش ملکانند به گرد اندر و احرار	آن گل که به گردش در نحلند فراوان
وین گل به سوی نحل بود دایم طیار	همواره به گرد گل طیار بود نحل
تا بلبل قوالت بر خواند اشعار	در سایه‌ی گل باید خوردن می چون گل
تا باد به می در فکند مشک به خروار	تا ابر کند می را با باران ممزوج